



سرزندگی و زیست پذیری مراکز شهر

مهدی ارجمندی^{۱*}، سوده یعقوبی زاده^{۲*}، نوید نقی گنجی^{۳*}

۱- مهدی ارجمندی کارشناس معماری و ارشد برنامه ریزی شهری، مدرس دانشگاه سوره

۲- سوده یعقوبی زاده کارشناس معماری و کارشناس ارشد مهندسی معماری

۳- نوید نقی گنجی کارشناس معماری و کارشناسی ارشد مدیریت پروژه و ساخت

چکیده:

این مقاله در پی نگرانی های رو به رشد درباره آینده بسیاری از مراکز شهری در انگلستان، عواملی را که به سنجش و درک سلامتی مداوم آنها کمک می کند، مورد بررسی قرار می دهد. نظر به درک این موضوع که مطالعات پیشین تمایل به تمرکز بر روی مقادیر کارکرد نسبی میان شهرها بوده اند، این مقاله روشی برای تجزیه و تحلیل در سطح خرد، تمایز میان هر دو کارکرد نسبی و مطلق نواحی گوناگون در مراکز شهر منفرد ارائه می کند. این تحقیق با استفاده از شاخص های کلیدی مراکز شهر سرزندگی و زیست پذیری، همانگونه که در راهنمای برنامه ریزی اخیر دولت مشخص شده، داده های نمونه موردی را به منظور توسعه یک مدل دارای رشته زمانی جهت پیگیری تغییرات در سلامت نواحی مختلف یک مرکز شهر بکار می گیرد. اگرچه ظرفیت پیش بینی شده برای این مدل به دلیل کمبود داده های مناسب فعلا محدود می باشد، مقاله نشان می دهد که کمیت های نسبی ساده سرزندگی و زیست پذیری می توانند ابزارهای سودمندی در فهم پویایی متغیر سلامت مراکز شهر باشند.

کلمات کلیدی:

سرزندگی - زیست پذیری - مرکز شهر - نواحی تاثیر پذیر

مقدمه:

پس از سال ها تمرکززدایی و اسکان در حومه شهر، رغبت تازه ای در مراکز شهر هم به عنوان مراکز فعالیت تجاری (OC & Tiesdell, ۱۹۹۷) و هم منطقه مسکونی (Beauregard, ۱۹۸۶; O'Connor & Wynne, ۱۹۹۳) وجود دارد. اگرچه در بخشی که در معرض اثرات اجتماعی گسترده تری است (Zukin, ۱۹۸۹, ۱۹۹۳) این علاقه به تمرکز مجدد توسط التزام فزاینده رسمی در جهت مفهوم شهر متراکم به وجود آمده است (Fulford, ۱۹۹۵; DoE, ۱۹۹۶). در نتیجه این تعهد، راهنمای برنامه ریزی کاربری در انگلستان (DoE & Welsh Office, ۱۹۹۳) به طور فزاینده در پی تاکید بر نقش مرکز شهر به عنوان مکانی مناسب برای توسعه مسکونی، خرده فروشی، فرهنگی و تفریحی بوده است. از ۱۹۹۶، این تاکید دربرگیرنده یک ورودی مدیریتی با توجه به معنای مدیریت مراکز شهر، اساسا در راهبرد توسعه استراتژیک هر دو ناحیه خصوصی و عمومی مراکز شهر بوده است (DoE, ۱۹۹۶; Warnaby et al., ۱۹۹۸).

این جابجایی از چارچوب بسیار نظم دهنده برنامه ریزی قانونی به نقش استراتژیک مدیریت شهر، نشان دهنده آن چیزی است که چانی (۱۹۹۴) به عنوان تاثیر فزاینده حرفه ای بودن می بیند که در بیانی از مشارکت و کار جمعی نشان داده شده است (Medway et al., ۱۹۹۸). بنابراین همانطور که وارنابی و همکارانش (۱۹۹۸: ۱۷-۱۸) پیشنهاد می دهند عملکرد اصلی مدیریت مرکز شهر اثرگذاری بر سازماندهی فضایی است که هر دو ناحیه خصوصی و عمومی و علایق را پوشش می دهد. مخصوصا این به همین صورت در وساطت میان علایق متصدیان مختلفی است که توسط چانی (۱۹۹۴: ۱۶۸-۱۶۷) به